

## «تفکر جدید»

# درباره امنیت و روابط شرق و غرب \*

گرهارد ویتنگ

ترجمه الهه کولایی

از هنگامی که میخائیل گورباچف اصول «تفکر جدید» را در بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست شوروی در فوریه ۱۹۸۶ بیان کرد، دفاع از «تفکر جدید» بوضوح در اظهارات شوروی‌ها در سیاست خارجی آشکار شده است. استدلالی که در این اظهارات مطرح شده، این است که «مشکلات جهانی» که همه انسانها را تحت تأثیر قرار داده است، باید شناخته شود و حل و فصل گردد. مهمترین این مشکلات خطر جنگ هسته‌ای است؛ زیرا بقای نوع بشر را به خطر می‌اندازد. دولتمردان شوروی نیاز به تلاش مشترک برای دفع این خطر جهانی را مورد تأکید قرار می‌دهند و هم به هدف «همگانی» نجات نوع بشر ارجحیت قائل هستند و هم برای اتخاذ یک رهیافت فوق طبقاتی در جهت رسیدن به آن هدف اظهار تمایل می‌کنند. آنها کشورهای غربی را تشویق می‌کنند که همین عمل را انجام دهند.

آیا این ادعاهای کلی مصادیقی نیز دارند؟ بله دارند، بویژه در عرصه امنیت بین‌المللی، که دولتمردان شوروی می‌گویند در این عرصه برابری نظامی دیگر تضمین‌کننده صلحی پایدار نیست. در بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست شوروی، گورباچف بازدارندگی اتمی را به عنوان خطری برای همه مردم و همه کشورها تقبیح کرد، و از این راه این احساس را به وجود آورد که وجود سلاحهای اتمی به خودی خود خطر جنگ هسته‌ای را دربردارد. وی همچنین استدلال کرد که در آوردن مردم تمامی کشورها به صورت «گروگانهای اتمی» اساساً غیراخلاقی است. او با تأکید بر این امر که تا هر زمان دو بلوک به رویارویی با تسلیحات هسته‌ای ادامه دهند، انهدام هسته‌ای جهانی یک احتمال قطعی است، به سخنان خود مبنی بر سرزنش کردن و مقصر دانستن، امپریالیسم، که آمریکا و متحدان آن هستند، به جهت تداوم این وضعیت به دلیل کنار نگذاشتن تهدید و بازدارندگی اتمی، ادامه داد.

در پرتو «تفکر جدید» دولتمردان شوروی تلاش جهت بازسازی روابط میان دولت‌ها را آغاز کرده‌اند، اینک آنها استدلال می‌کنند که باید به امنیت بین‌المللی از این زاویه نگریست که همه کشورهای با یک «وابستگی متقابل» به یکدیگر پیوسته هستند و به واسطه این امر همکاری‌های متقابل یک ضرورت است. آنها اعلام می‌کنند که چنین همکاری‌هایی نه تنها در زمینه‌های اقتصادی و تکنولوژیک، بلکه در زمینه امنیت نیز باید به کار گرفته شود. آنها، با تأکید بر اینکه هیچ کشوری در هیچ شرایطی نمی‌تواند تنها با تلاش‌های یک جانبه و دفاع نظامی به امنیت خویش اطمینان داشته باشد، چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که همه کشورهای باید برای جستجوی راه‌حلی از طریق ابزار سیاسی به تلاش مشترک بپردازند. تمامی این فرضیات و پیشنهادهای تحت شعار «امنیت مشترک» توسط شوروی‌ها استنتاج گردیده، که گورباچف آنها را از واژه‌های به کار برده شده در کمیسیون پالمه<sup>۱</sup> به عاریت گرفته است.

حمایت مشخص دبیر کل از «تفکر جدید» یک تجدیدنظر بنیادین در آیین دیرینه مارکسیسم لنینیسم را نشان می‌دهد؛ زیرا هر دو جنبه سیاسی و نظامی امنیت بین‌المللی را در بر گرفته است. رهبران شوروی، از لنین تا چرنینکو، همواره به شوروی و کشورهای سرمایه‌داری غربی به مثابه مراکز سیاسی درگیر روابط خصمانه نگریسته‌اند. اگر «جنگ طبقاتی» امروز باید جای خود را به مشارکت و همکاری بدهد، این امر به معنای چشم‌پوشی یا حداقل نسبی کردن «روش طبقاتی» و «جنبه طبقاتی» گذشته است، همزیستی مسالمت‌آمیز دیگر به معنای شکل بخصوصی از مبارزه علیه غرب نیست. در حیطه نظامی، مفاهیم «امنیت قابل اطمینان» و «دفاع قابل اطمینان» که نیاز به توانایی‌های قابل اطمینان برای انهدام دشمن غربی به هنگام جنگ را ایجاب می‌کنند، باید کنار گذاشته شوند. مآلاً، بازسازی روابط شرق و غرب در دهه حوزه‌ها و جوانب به وقوع خواهد پیوست.

شخص دبیر کل، جهت حصول اطمینان، این جزئیات را آشکارا عنوان نکرده است. اجتناب از صراحت لهجه زیاد برای بلند پایه‌ترین فرد کرم‌لین، در شوروی یک امر عادی است. عینیت بخشیدن به مفاهیم کلی عموماً بر عهده سایر افراد حکومتی گذارده می‌شود، تا بدین گونه عالی‌رتبه‌ترین دولتمرد در صورت ضرورت راهی برای تفسیر مجدد سیاست داشته باشد. بنابراین مقاله به تحلیل بیانات و سخنان مربوط به جنبه نظامی امنیت بین‌المللی که همکاران و مشاوران گورباچف اظهار کرده‌اند، می‌پردازد؛ بویژه اظهارات الکساندر یا کوولوف، عضو دفتر سیاسی، دیمیتری یا ژوف،

وزیر دفاع، ادوارد شوارزناوزه، وزیر امور خارجه، آناتولی دوبرینین، دبیر کمیته مرکزی، و همچنین بیانات ویکتور آفاناسیف، سردبیر پراودا، ژنرال الکسی لژیچف، مدیر سیاسی نیروی زمینی و دریایی شوروی، و وادیم زاگلا دین، عضو بلند پایه در امور اروپای غربی اداره بین‌المللی.

برای روشن کردن ماهیت «تفکر جدید» این مقاله بخصوص به بیاناتی که خطاب به شنوندگان داخلی، بویژه اعضای حزب در شوروی، اظهار شده است، خواهد پرداخت.

در حالی که ممکن است برای شوروی مصلحت باشد که تصویری مطلوب برای غربی‌ها ارائه کند که با مقاصد واقعی شوروی مغایرت داشته باشد، کرملین نمی‌تواند کادرهايش را، که اجرای سیاستهای مورد نظر به آنها بستگی دارد، گمراه سازد. کادرها برای صحیح عمل کردن باید اطلاعات صحیح داشته باشند.

#### تجدید نظر در بازدارندگی اتمی

در کانون «تفکر جدید» گورباچف این اصل مسلم وجود دارد، که سلاحهای هسته‌ای باید منهدم شوند. این اصل با فرض مسلم غرب در تضاد است که می‌گوید سلاحهای هسته‌ای بازدارنده بروز جنگ هستند، زیرا هیچ قدرتی نمی‌تواند آغازگر جنگی باشد که احتمال دارد به جنگ هسته‌ای مبدل شود. به هر حال طبق نظریه شوروی‌ها، این دقیقاً توانایی ذاتی فزاینده بازدارندگی هسته‌ای است که خطری مرگبار را به وجود می‌آورد. دولتمردان شوروی قضاوت خود را بر این فرضیه که تاکنون بندرت علنی شده، استوار کرده‌اند که روابط شرق و غرب بر اساس خصومتی پایدار بنا شده است که می‌تواند واقعاً به جنگ منجر شود، و اینکه بنابراین، جنگ باید همیشه به عنوان یک احتمال همیشگی در روابط شرق و غرب پذیرفته شود. این فرضیه که همچنین به تعریف شوروی از «دفاع قابل اطمینان» منجر می‌شود، بوضوح با تبلیغات شوروی مبنی بر اینکه یک جهان «فارغ از سلاحهای هسته‌ای» عاری از خشونت خواهد بود، در تعارض است. بعلاوه، اگرچه هیچ یک از کشورهای غربی فکر انهدام سلاحهای هسته‌ای را به خود راه نخواهد داد، حتی اگر گورباچف بتواند پایه و اساس دیگری برای جلوگیری از بروز جنگ و حذف فشار نظامی در روابط شرق و غرب عرضه کند، حقیقت این است که

با وجود ادعاهای خلاف واقع، دبیرکل یک نظریه جانشینی ارائه نکرده است. سیاستمداران و سخنگویان شوروی راه‌حلهای خود برای تهدید اتمی را به چند طریق تشریح می‌کنند، در میان آنها این اظهارنظر وجود دارد که میزان نیروها و سلاحها باید در حد نیاز «دفاع ضروری» محدود شود. آنها مسلم دانسته‌اند که عدم تناسب نظامی میان پیمان ورشو و ناتو وجود دارد و خواهان حذف آن هستند. ایشان از خلع سلاح هسته‌ای حمایت می‌کنند، بر این اساس که امنیت باید بیشتر توسط ابزار سیاسی و نه نظامی تأمین شود. در راستای خطوط مشابه، آنها خواهان حذف توانایی تهاجمی و مجاز شمردن تدارکات تنها برای دفاع هستند؛ گرچه آنها تأکید می‌نمایند که کشورشان در جلوگیری از جنگ پیشگام است، ولی تصریح می‌کنند که کاملاً برای دفع هر تجاوزی که جنگ بر اتحاد شوروی تحمیل نماید، آماده‌اند. به هر حال آنچه برای ایشان اهمیت دارد، این است که چنین دفاعی غیرهسته‌ای باشد. در پایان، آنها نتیجه می‌گیرند که هم وظیفه جلوگیری از جنگ و هم دفاع در هنگام جنگ کاملاً با یکدیگر هماهنگ است: احتمال دارد که دفاع قوی بهترین ابزار ممکن برای بازداشتن یک متجاوز باشد. بگذارید این بحث را با تفصیل بیشتری بنگریم.

اصل ضرورت: از زمانی که گورباچف نخستین بار در هیجدهمین کنگره اتحادیه‌های کارگری شوروی در فوریه ۱۹۸۷ از نظریه دفاع معقول ضروری جانبداری کرد، خط مشی سیاسی شوروی به این گونه پدیدار شد که نیروهای نظامی کشور نباید از نیاز آن برای «دفاع ضروری» بیشتر باشند. این راه حل نظریه پرزیدنت ریچارد نیکسون از «ضرورت و کفایت نظامی» در اوایل دهه ۱۹۷۰ را به یاد می‌آورد. با این حال، نظریه نیکسون به تسلیحات هسته‌ای بسط و گسترش یافت. پرزیدنت فکر می‌کرد که تسلیحات هسته‌ای آمریکا مادام که بازدارندگی اتمی متقابل وجود داشته باشد، می‌تواند در سطح پایین‌تری در مقایسه با شوروی حفظ شود. ولی چنین دلیل و منطقی را نمی‌توان به گورباچف، دبیر کل حزب کمونیست شوروی، نسبت داد، زیرا او بشدت نظریه بازدارندگی اتمی را رد می‌کند و بحث بازدارندگی را فقط به سلاحهای معمولی غیرهسته‌ای محدود می‌سازد.

بنابراین ملاک و معیار برای ضرورت و کفایت از دیدگاه شوروی چیست؟ تاکنون گورباچف و همکارانش به طور مستقیم نگفته‌اند که چه میزان توانایی نظامی را برای قدرت دفاعی شوروی مناسب و کافی می‌دانند. با این حال، بیاناتی اظهار کرده‌اند که به این سؤال مربوط است. برای مثال در ۱۹۸۷، دبیرکل خود اعلام کرد که «موازنه

نظامی باید در سطح ضروری معقول» حفظ شود. اظهارات وی حاکی از این بود که چنین موازنه‌ای حاصل شده است، و اینکه بنابراین، ارتباط متقابل موجود میان نیروهای نظامی باید ابقا گردد. هرچند گوریباچف تصدیق کرد که تا حدودی عدم تناسب وجود دارد، ولی استدلال نمود که این نابرابری‌ها در هر دو طرف یافت شده است، و می‌تواند و باید اصلاح شود. به طور کلی استنباط این بود که نیروهای نظامی پیمان ورشو و ناتو تقریباً مساوی بودند، و لذا به منظور حفظ و تقویت این تعادل و توازن اگر هر یک از طرفین در یک بخش معین یک کاهش عمده نامتعارف در نیروی نظامی خود ایجاد نماید، طرف دیگر نیز باید همین تقلیل را در جای دیگر نیروهای نظامی خود محقق کند.

نظریه گوریباچف در مورد مباحثات و مناظره‌ها توسط سخنگویان دیگر شوروی منعکس شده و به تفصیل بیان گردیده است، به استثنای مارشال آخرومیف که اصلاً تمایل نداشت عدم تناسب نظامی را تأیید کند. آمرانه‌ترین و مفصلترین اظهارات از سوی یازوف، وزیر دفاع، اظهار شد. او آنچه را که دبیر کل تنها مورد اشاره قرار داده بود، صریح و روشن ساخت: وجود عدم تناسب محدود در هر دو طرف ضرورتاً «موازنه کلی را بر هم نمی‌زند». به عنوان یک مثال از این عدم تناسب، یازوف به برتری پیمان ورشو بر غرب از لحاظ تعداد تانکها (کاری که در گذشته برژنف انجام داده بود) و بررسی ناتو در مورد تعداد بمب افکنها، توپخانه و سیستمهای ضد تانک اشاره کرد. او عقیده داشت به هر حال، چنین عدم تناسبی باید کاهش داده شود و این غرب است که باید مقدار بیشتری از قابلیت نظامی خود را تقلیل دهد.

این فرضیه که اصلاح عدم تناسب نظامی باید توسط هر دو طرف صورت گیرد، به این نتیجه‌گیری شوروی‌ها منجر شد که کاهش تنها بر اساس اقدام متقابل می‌تواند مورد توافق باشد. آنها مسلم دانستند که ناتو به طور اتوماتیک نیروهای نظامی خود را در مقابل کاهش انجام گرفته توسط کشورهای عضو پیمان ورشو کاهش خواهد داد تا بدین گونه روابط متقابل موجود میان نیروهای نظامی بتواند در سطح نازلتری حفظ شود. در راستای این فلسفه، شوروی‌ها هدف اساسی خود را مطلوب کردن رابطه‌ای که باید میان نیازهای تولیدی و دفاعی ایجاد شود، تشریح نموده‌اند.

با این حال، شوروی‌ها تأکید کردند که اهمیت حفظ رابطه و همبستگی متقابل در نیروهای نظامی به هیچ عنوان نباید کاهش یابد. این امر به نظر می‌رسید با ارزیابی پیشین مبنی بر آنکه امنیت به طرز فزاینده‌ای بر پایه ابزار سیاسی و نه نظامی استوار

است، منافات دارد. ولی در زمینه منطق دیالکتیکی شوروی تناقضی وجود ندارد. همان طور که شوروی ها به طور مؤکد اظهار کرده اند، هیچ جانشین قابل اطمینان در قلمرو امنیتی برای اقدامات سیاسی وجود ندارد، هرچند عناصر نظامی اهمیت کامل خود را به عنوان یکی از علل تضمین کننده امنیت میان دو طرف متخاصم حفظ می کنند، بدون آنکه «تغییرات معین» حائز اهمیت باشند. آنها می دانند «تغییرات موجود در طرز فکر و عمل در صحنه بین المللی» به این معنی است که در حال حاضر دیگر تضمین امنیت به وسیله به کار بردن و تکمیل سپر و شمشیر امکان پذیر نخواهد بود، در عوض آنچه مورد نیاز است دیپلماسی خلع سلاح است. این نتیجه گیری با اظهارات مکرر شوروی ها تناسب دارد که امنیت بین المللی باید بر اساس کاهش تسلیحات شرق و غرب و سازمان دهی مجدد روابط میان دولتها استوار شود که برای همیشه وضعیت رویارویی دو طرف را برکنار نماید، و اینکه امنیت باید جامع و فراگیر باشد.

با توجه به توضیحات ارائه شده سخنگویان شوروی، به نظر می رسد که مفهوم امنیت از نظر کرملین به دور از تأکید دیرینه بر قدرت نظامی نیست. شوروی ها اصرار دارند که عوامل نظامی باید در یک چارچوب و زمینه اساساً سیاسی مورد ملاحظه قرار گیرند. آنها احساس می کنند که روابط سیاسی، بویژه مذاکرات تسلیحاتی، هم می توانند حفظ و نگهداری قدرت نظامی را کم هزینه تر نمایند و هم به ایجاد تغییرات مناسب در سیستم بین المللی کمک کنند. در عین حال، توسل به تقویت هشیاری و قدرت جنگاوری نیروهای نظامی امروزه همان اندازه معمول است که در گذشته بود. به نظر می رسد که این امر دلالت داشته باشد بر اینکه شوروی ها اساساً به مذاکرات به عنوان ابزاری جهت برطرف کردن مانع تسلیحاتی، بدون آنکه به قدرت نظامی آنها در برابر غرب آسیب رساند، می نگرند.

یک پدیده هشداردهنده این است که تأکید جدی بر نیاز به آمادگی ضروری وجود دارد. شوروی ها اینک بحث می کنند که مرحله کنونی توسعه تکنولوژی نظامی وقوع یک حمله ناگهانی از سوی دشمن را میسر می سازد. از این جهت، در حالی که در ادوار پیشین امکان داشت نیروها را در مدت زمانی جهت جنگ آماده کرد، نیروهای شوروی اکنون باید در وضعیت ثابت آمادگی رزمی باشند. در زیربنای این استدلالها یک مفهوم نظامی وجود دارد، که شوروی ها ظرف ۵ سال گذشته بدان عمل کرده اند، تحت عنوان T.V.D یا گروه بندی های نظامی<sup>۲</sup> که همه خدمات را در یک عرصه حاضر تحت فرماندهی واحد زمان جنگ تشکیل می دهند، که تشکیلات زمان جنگ را در زمان



صلح پیش‌بینی می‌کند، به طوری که در هنگام وقوع جنگ هیچ دگرگونی و تغییری در قبال نیازهای جنگی ضروری نخواهد بود. امروزه بزرگترین T.V.D, T.V.D غرب است که تحت فرماندهی مارشال نیکلای اوگارکف بوده، اقیانوس منجمد شمالی تا چکسلواکی و مجارستان را در بر می‌گیرد.

وضعیت نظامی دفاعی، از اواخر سالهای ۱۹۷۰ حرکت‌های سیاسی چپ‌گرا در بخش‌های وسیعی از اروپای غربی، عمده‌ترین آن در آلمان غربی، به طرز فزاینده‌ای از ایده محدود ساختن توانایی‌های نظامی به جنگ دفاعی حمایت کرده‌اند. استدلال آنها این است که برای امنیت متقابل شرق و غرب باید تنها برای دفاع آمادگی به وجود آید؛ زیرا در این صورت هیچ‌یک از طرفین قادر به در خطر افکندن بقای طرف دیگر نمی‌شود، ولی باید این اطمینان نیز باشد که به هنگام مورد حمله واقع شدن می‌تواند از خود دفاع نماید (که در واقعیت بسیار نامحتمل است، ولی به طور ذهنی احتمالاً امکان‌پذیر تصور می‌شود).

پیمان ورشو در بیانیه رسمی خود در ۲۹ مه ۱۹۸۷ در برلن شرقی تمایل خود را برای پذیرش این نظریه اعلام کرد، که طی آن مسلم فرض شده است که نیروهای نظامی باید به نحوی شکل یابند که تنها برای اقدام تدافعی مجاز باشند. برای انجام چنین امری، به نظر می‌رسید که پیمان ورشو اظهار می‌دارد که توانایی نظامی اش تقریباً به میزان دفاعی محدود شده، یا حداقل نیروهای بلوک شرق در آینده به میزان دفاعی محدود خواهند شد. سؤال عنوان شده توسط بیانیه این بود که آیا ناتو نیز به پذیرفتن یک وضعیت تدافعی تمایل دارد؟ در تعقیب این هدف، پیمان ورشو مذاکرات سیاسی را برای حصول اطمینان از حاکمیت ساختار دفاعی بر اروپا پیشنهاد کرد.

پیشنهاد پیمان ورشو براساس اظهارات پیشین گورباچف مبنی بر کاهش سلاح‌های کلاسیک و متعارف از سوی هر دو طرف به منظور هدف ویژه در «ممانعت از احتمال حمله ناگهانی» استوار شده بود. به هر حال دبیرکل اولین فردی نبود که با صراحت از چنین کاهش گاهشی سخن می‌گفت. پیش از وی مارشال آخرومیف کاهش نیروهای نظامی را مورد حمایت قرار داده بود، کاهش که حدود آن را تصمیمات دو جانبه جهت مجاز دانستن تسلیحات متعارف و کلاسیک برای دفاع ضروری تعیین می‌کرد؛ در عین حال که همه سلاح‌های هسته‌ای باید از بین می‌رفت. به هر حال، نه گورباچف و نه آخرومیف توضیح ندادند که اصول دفاع نظامی چگونه باید به مورد اجرا در آید. در طول مذاکرات عمومی بعدی، دو دیدگاه متفاوت در مورد این موضوع ظاهر شد.

در یک سو یک دیدگاه سنتی و دیرینه وجود داشت مبنی بر آنکه ساختار و وضعیت نظامی شوروی به دلیل سوسیالیستی بودن کشور دفاعی است، که از نظر تعریف اعلام می‌کند که همه سیاستهای این دولت صلح‌آمیز و دفاعی است. طبق نظریه هواداران این دیدگاه، این «امپریالیسم» غربی است که دائماً شوروی را با تجاوز نظامی مورد تهدید قرار می‌دهد، بنابراین اگر جنگی آغاز شود، دلیل واضح آن مقاصد تجاوزکارانه امپریالیسم خواهد بود که شوروی تنها علیه آن از خود دفاع خواهد کرد. بعلاوه، قطع نظر از نوع عملیات نظامی که شوروی برای تعقیب با توجه به موقعیت خود مناسب می‌یابد، به طور مشخص و منحصر به هدف دفاع از میهن سوسیالیستی اش خدمت خواهد کرد. به هر حال، همان‌گونه که یاژوف، وزیر دفاع شوروی، نتیجه می‌گیرد، اصل دفاع «بر خصوصیت غیر فعال» عملیات نظامی دلالت ندارد. یکی از معاونان او اضافه کرد که شوروی باید با همه اشکال و انواع جنگهای مسلحانه که ممکن است حریف فراهم آورد، مواجه شود. تأکید سنتی شوروی بر عرصه‌های تهاجم استراتژیک بر له منافع مربوط به دفاع از میهن، توسط این گروه مورد تأکید قرار می‌گیرد؛ اما اینک این امر تحت عنوان اصل دفاع نظامی و «تفکر جدید» گورباچف، اعمال می‌شود.

در سوی دیگر، دیدگاهی پدیدار گردید مبنی بر آنکه دفاع در چارچوب نظامی، در مقابل چارچوب سیاسی، تعریف می‌شود. بنابراین، به طور نمونه به دو نویسنده روسی بدون پست رسمی، مأموریت داده شد که طی مقاله‌ای در مورد جنگ کورسک، در ۱۹۴۳، فایده‌های دفاع استراتژیک را مورد بحث قرار دهند. بعلاوه، معاون آخرومیف، مارشال مخموت‌گاریف، اجازه یافت این پرسش را عنوان کند که چگونه عملیات نظامی باید رهبری شود، و در یک کنفرانس مطبوعاتی بین‌المللی در حمایت از عملیات دفاعی به عنوان وضعیت اصلی نیروهای شوروی در دفع تهاجمات سخن گوید. گاریف «مناطق تمرکز تسلیحات تقلیل یافته» را درخواست کرد تا بدین‌گونه هر دو طرف از ابزار و شرایط حمله غافلگیرانه و ناگهانی و توسعه عملیات تهاجمی محروم شوند. در یک مورد نیز، یاژوف، وزیر دفاع، از این نظریه حمایت کرد که اصول دفاع باید با اقدامات مناسب نظامی به مورد اجرا در آید. برای نیل به این هدف او از نظریه از بین بردن عدم تناسب نظامی جانبداری کرد.

اهمیت پیشنهادها یاژوف و گاریف در نوع تغییرات نظامی که آنها توصیه کردند، قرار دارد. طبق ارزیابی کارشناسان نظامی ناتو، تحقق چنین پیشنهادهایی



موجب افزایش و نه کاهش توانایی دفاعی نیروهای پیمان ورشو خواهد شد. برای مثال اگر ناتو از برتری نظامی جنگنده در بمب افکنها، سلاحهای ضد تانک و سیستمهای نظامی دیگر صرف نظر کند و به همین صورت به برابری دریایی در آتلانتیک شمالی رضایت دهد، پیمان ورشو بخوبی می‌تواند ناظر بهبود امکانات برای آغاز تهاجمی موفقیت آمیز در عرصه اروپا باشد، حتی اگر نیروهای بلوک شرق تانکهای کمتری از آنچه که اینک دارند، داشته باشند. بعلاوه، پیشنهادهای گاریف و یازوف حاوی تأکید بیشتر شوروی بر آمادگی رزمی فوری است، که شرط اساسی برای دست زدن به یک یورش ناگهانی می‌باشد.

دفاع قابل اعتماد: در ادامه «تفکر جدید» گورباچف، اصول ضرورت و کفایت و دفاع با «امنیت قابل اعتماد» و «دفاع قابل اعتماد» معادل می‌شود. در دوران قبل از گورباچف همین اصول و راه حلها بروشنی از مفهومی حمایت می‌کردند که توانایی شوروی را در جنگاوری حفظ می‌نمودند. در آن هنگام مقامات شوروی بحث می‌کردند که اگر شوروی با تجاوز نظامی مورد تهدید قرار گیرد، ناچار است با احتمال وقوع جنگ میان شرق و غرب مواجه شود و ناگزیر باید برای مقابله با آن آماده باشد. آنها عقیده داشتند که امنیت باید «قابل اعتماد» باشد، یعنی حتی در هنگام وقوع جنگ با دشمنان غربی، باید در مورد امنیت مطمئن بود. آنها سه نتیجه عملی از این مقدمات عنوان می‌کنند:

۱. دشمن غربی باید در مرز کشورهای عضو پیمان ورشو متوقف گردد و بغوریت بدون مرزهای خود عقب رانده شود، بنابراین، یک تهاجم استراتژیک در صحنه اروپا ضروری بود.

۲. «تجاوز متجاوز» باید با انهدام متجاوز خاتمه یابد، پس برتری نظامی شوروی در صحنه اروپا ضرورت داشت.

۳. سرزمین شوروی باید از انهدام فراگیر و گسترده حفظ شود، چنانچه پیروزی نظامی در عرصه نبرد مفهوم یافت، از این جهت می‌بایست ناتو را از بازداشتگی اتمی محروم کرد.

حمایت آشکار شوروی‌ها از نیاز به تضمین «امنیت قابل اعتماد» با بسط توانایی نظامی برای اقدام به جنگ علیه ناتو و از میان بردن حضور آمریکا در اروپای غربی کاملاً با اقدامات نظامی شوروی از اواسط دهه ۱۹۶۰ مطابقت می‌کرد. شوروی در صدد برتری نظامی و توانایی تهاجمی در اروپا بود، در حالی که برنامه ریزی جنگی اش

برای عملیات متعارف و کلاسیک و برای حداکثر اطمینان از اینکه ناتو از تسلیحات هسته‌ای خود استفاده نمی‌کند، طرح‌ریزی شده بود.

در پرتو «تفکر جدید» گورباچف آیا عبارت «قابل اعتماد» که در حال حاضر به کار برده می‌شود بر مفهوم متفاوتی دلالت می‌کند؟ هرچند ممکن است یک پاسخ مشخص مستلزم تحلیل توضیحات رسمی اخیر در خصوص نیازهای «امنیت قابل اعتماد» و «دفاع قابل اعتماد» باشد. نخستین فردی که چگونگی ماهیت اظهارات رسمی شوروی‌ها را در این مورد پایه‌ریزی کرد، یاژوف، وزیردفاع، بود، که اعلام کرد در هنگام وقوع جنگ باید به دشمن یک پاسخ ویران‌کننده داد. او با اطلاع از این که توانایی ضروری برای نیل به این هدف موجود است، هشدار داد که دشمنان بالقوه شوروی نخواهند که قدرت نظامی شوروی را بیازمایند. جالب توجه است که به نظر می‌رسید وزیر دفاع میان نوع پاسخ در مقابل جنگ کلاسیک و معمولی و نوع دیگر که در مقابل تجاوز هسته‌ای انجام می‌گیرد، تفاوت قائل شده است. اظهارات تند او در مورد نابود کردن دشمن ظاهراً به مورد احتمال وقوع یک جنگ غیر هسته‌ای و معمولی در اروپا اشاره داشت. به هر حال، یاژوف در صورت وقوع یک مواجهه اتمی زیانی غیرقابل قبول را برای متجاوز پیش‌بینی کرد.

خصوصیات عملیات نظامی در هنگام وقوع جنگ بندرت با تفصیل بیشتر در نوشته‌های رسمی تشریح شده است. برای مثال، همان طور که در گذشته تذکر داده شد، یاژوف تصریح می‌کند که عملیات نباید غیر فعال باشد، بلکه باید با تعالیم لنین در مورد حفظ انقلاب مطابقت داشته باشد. در قاموس شوروی‌ها، این بدین معنی است که اقدام نظامی نه تنها دفاعی، بلکه باید تهاجمی نیز باشد. دیگران می‌گویند که عملیات نظامی باید «قاطع» باشد و اینکه نیروهای پیمان ورشو برای یک حمله «با قاطعیت فوق‌العاده» آماده باشند. در واقع هدف نهایی شوروی در جنگ اساساً «نابود کردن» دشمن غربی تعریف می‌شود.

چنین اظهاراتی دلالت دارد بر اینکه تئوری قبل از گورباچف مبنی بر اینکه شوروی باید توانایی نظامی کافی برای انهدام دشمن غربی در قلمرو خود را داشته باشد، همچنان تحت دستورالعمل گورباچف مبنی بر «تفکر جدید» مورد حمایت قرار گرفته است. این نتیجه‌گیری با این حقیقت مورد حمایت واقع می‌شود که تاکنون تغییر روشی در جهت‌گیری ارتش شوروی روی نداده، و ارتش همچنان به کسب برتری نظامی وضعیتی تهاجمی علیه نیروهای ناتو هدایت می‌شود. اگر دبیرکل نیز این جهت‌گیری را مورد

حمایت قرار دهد، همان طور که می‌توان چنین فرض کرد، می‌توان نتیجه گرفت که دلیل آغاز اقدامات ضد هسته‌ای کرملین به وسیله او این است که وی فرصتهای شوروی برای بهره‌برداری از اروپا را بر حسب توانایی‌های نظامی متعارف و کلاسیک می‌سنجد، البته منوط بر آنکه شوروی‌ها تا چه حد در محروم کردن ناتو از راههای رویارویی با استفاده از افزایش توان اتمی، در مقابل شوروی، موفق خواهند بود.

اطلاعات دقیقتر از نظریه رهبری شوروی در قبال قدرت اتمی روزافزون غرب را از واکنش آن نسبت به موافقت نامه I.N.F، مورخ ۸ سپتامبر ۱۹۸۷، می‌توان دریافت. هم دبیرکل و هم وزیر امور خارجه شوروی از توافقنامه تحت عنوان ابزار سیاسی که اساساً هم طریقه هسته‌ای ناتو و هم موجودیت آمریکا را در اروپا تقلیل می‌دهد، تجلیل کرده‌اند. کرملین چنین کاری را برای ایجاد جنگ در اروپا دوباره قابل بررسی تلقی می‌کند. این نتیجه‌گیری را گورباچف خود تأیید کرد، هنگامی که او استدلال نمود که برخلاف سلاحهای غیرهسته‌ای و متعارفی که می‌توانند ابزار اهداف سیاسی قرار گیرند، سلاحهای هسته‌ای غیر عقلایی هستند. به بیان دیگر، رهبری شوروی تصدیق می‌کند مادام که بازدارندگی اتمی غرب به بقایش ادامه می‌دهد، شوروی نمی‌تواند از جنگ یا تهدید جنگ به عنوان ابزار سیاست استفاده کند؛ زیرا این امر متضمن ریسک جنگ هسته‌ای خواهد بود. تمایل شوروی به عدم وجود بازدارندگی ناتو را می‌توان تلاشی برای طرح مجدد عامل جنگ شرق و غرب در روابط بین‌المللی تعبیر کرد.

از آنجا که رهبری شوروی عرفاً به همبستگی نیروها به عنوان عامل تعیین‌کننده در روابط بین‌المللی نگریسته است، محتمل به نظر می‌رسد که در نظر آن قادر بودن به ایجاد خطر جنگ یک عامل قطعی سیاسی در این گونه روابط می‌باشد. اگر شوروی قدرت ایجاد جنگ در اروپا را داشته باشد، بدون آنکه خطری متوجه خودش شود، و با دورنمای نظامی، پیروزی ناتو از آن محروم باشد، تنها تهدید انهدام فیزیکی اروپای غربی می‌تواند برای تغییر حتمی روابط سیاسی میان شرق و غرب به نفع شوروی کافی باشد. در چنین وضعیتی کرملین می‌تواند با تهدید به ایجاد یک وضعیت جنگی بر اروپای غربی اعمال نفوذ کند، هرگاه که خواسته‌های شوروی مورد بی‌اعتنایی قرار گیرد. اروپای غربی می‌تواند به طور فزاینده‌ای به تأیید شوروی از سیاستهای خود وابسته شود. باید توجه کرد که سخنگویان شوروی گه‌گاه به تعالیم لنین استناد می‌کنند که پیروزی می‌تواند و باید از طریق چشم‌پوشی از توسل به زور حاصل شود.

نظریه شوروی در مورد بازدارندگی: کرملین از دیرباز بر نیاز به «مهار کردن امپریالیسم»

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

شوروی «امنیت مشترک» است. براساس این مفهوم، همه کشورهای براساس یک نظم جدید بین‌المللی دارای امنیت خواهند بود، که در آن اصولی از قانون بین‌المللی مانند عدم مداخله، احترام به اصول حاکمیت به طرز کلی مورد ملاحظه قرار می‌گیرد. شوروی‌ها عقیده دارند که اجرای عملی «امنیت مشترک» باید در چارچوب یک «سیستم امنیت فراگیر» جستجو شود، یعنی سیستمی که شامل همه کشورهای است و قلمرو همه منافع متقابل را در بر می‌گیرد. ایجاد چنین سیستمی به نظر آنها بویژه در اروپا الزامی تلقی شده است؛ بگذارید این بحث را به تفصیل مورد توجه قرار دهیم.

سیستم امنیت فراگیر: رهبری شوروی با بیان نگرانی از شرایط بین‌المللی که به نظر می‌رسد حداقل در اصول، با توجه به ساختار مقابله‌ای روابط شرق و غرب وضعیت خطرناکی دارد، یک راه حل جدید برای این شرایط عنوان کرده و آن «سیستم امنیت فراگیر» بویژه در اروپاست. ایجاد چنین سیستمی برآوردن خواست شوروی، که در ۱۹۵۴ مطرح شد، یعنی «سیستم امنیت اروپایی» یا «سیستم امنیت جمعی» در اروپاست. این امر هم برخلاف موجودیت آمریکا و هم بر محور اعتبار ناتو دلالت دارد، بنابراین طبیعی است که بدین گونه قدرت شوروی در تمام اروپا توسعه یابد. از نظر کرملین، نتیجه نهایی تغییر قطعی در ارتباط نیروهای جهانی خواهد بود، که راه را برای پایان دادن به نفوذ آمریکا در بخشهای بسیاری از جهان هموار خواهد کرد.

گورباچف و همکارانش در جستجوی جلب حمایت اروپای غربی از طرحهای خود، از «خانه مشترک اروپایی»، سخن گفته‌اند. وقتی از آنها پرسیدند که این (عبارت) در عمل چه معنایی دارد، بویژه با در نظر گرفتن روابط اروپا و آمریکا، آنها یا پاسخ ندادند یا در قالب عبارات مبهم صحبت کردند. ناظرانی که تمایل دارند سیاستهای شوروی را با دید مثبت بنگرند، این عدم صراحت را به عنوان نشانه‌ای که هنوز دولتمردان شوروی این نظریه جدید را در ذهن خود روشن نکرده‌اند، تفسیر می‌کنند؛ ولی دیگران تمایل دارند که فکر کنند دیدگاه شوروی به عمد در عبارات مبهم بیان شده است. در حقیقت کرملین برای مخاطبانش در اروپای غربی یک پیام تهییج کننده بر ضد آمریکا و ضد ناتو ارسال می‌کند که تعمداً و آگاهانه در قالب مفهوم «خانه مشترک اروپایی» برای اجتناب از مورد انتقاد قرار گرفتن، پنهان شده است. به نظر می‌رسد تفسیر آنها از اهداف شوروی موافقت با آنچه که به ظاهر رهبری شوروی امیدوار است از طریق نظر خود از دفاع و بازدارندگی به دست آورد، به عبارت دیگر اروپای غربی را تحت حسن توجه به اروپایی‌گرایی کامل خنثی سازد، به طوری که غرب در نهایت از آن

پایه سیاسی که روش امنیت نظامی غرب در قاره اروپا بنا شده است، محروم شود. امنیت و چشم انداز طبقاتی: گورباچف در پاییز ۱۹۸۷ توسعه نظریه «غیر عقیدتی کردن» روابط میان دولت‌ها را آغاز کرد. هرچند به نظر می‌رسد این امر تنها برای مبادلات میان حکومتها طرح شده، از آنجا که گورباچف همچنین «اجتماعی کردن» ابعاد روابط بین‌المللی را پیشنهاد کرد، به نظر می‌رسد که برخی تلاشها در قبال برخوردهای غیرخصمانه انجام گرفته باشد.

این عقیده با تداوم نظریات و ادعای شوروی تقویت شده است که یک روش کاملاً انسانی باید بر سایر روشها در سیاست گذاری ارجحیت یابد. در واقع سخنگویان شوروی عقیده دارند که همه سیاستهای کرملین اینک تحت حاکمیت این گرایش است و غرب نیز بهتر است از این الگو پیروی کند. بنابراین آنها خاطرنشان می‌سازند که در قلمرو امنیت بین‌المللی تلاشهای شوروی برای رها کردن جهان از سلاحهای اتمی و از بین بردن خطر گشتار جمعی اتمی با منافع کل بشریت انطباق دارد، بدون توجه به وضعیت طبقاتی و کیش سیاسی؛ برعکس تصمیم ناتو مبنی بر حفظ این استراتژی که براساس در دسترس بودن راه و انتخاب اتمی است، با نیاز کل بشریت به رهایی از تسلیحات اتمی در تعارض می‌باشد.

استدلال آنها این است که استراتژی ناتو با «کوری طبقاتی» و «نفرت طبقاتی» دیکته می‌شود، و غرب در واقع با بسط بازدارندگی اتمی صلح را فدای ضدیت با شوروی می‌کند. به هر حال، اظهار می‌شود که سیاستهای شوروی کاملاً با نیازهای صلح منطبق است، و صلح با منافع عالی طبقاتی سوسیالیسم انطباق می‌یابد. آنها می‌گویند که امپریالیسم از رسیدن به این سطح عالی و کاملاً انسانی ناتوان است.

یک اختلاف جالب در توصیف و تصویر وجود دارد. دولتمردان شوروی از یک سو عقیده دارند که تعهد و سرسپردگی آنها نسبت به صلح از طریق حذف عامل اتمی در روابط شرق و غرب، فوق ملاحظات طبقاتی است و از سوی دیگر همین تعهد را به عنوان تأمین کننده منافع طبقاتی ارائه می‌کنند، که شوروی در مبارزه اش علیه غرب آن را توسعه می‌دهد. به گفته یک نویسنده، مسئله صلح به «توانایی عظیم طبقاتی برای انفجار» پیوند دارد، چون این امر اساسی را به وجود می‌آورد که بر روی آن مبارزه علیه سیاست جنگی جنایتکاران امپریالیسم می‌تواند انجام گیرد. سوسیالیسم که جنگ را از لحاظ طبیعت اجتماعی خود رد می‌کند، حامی اصولی صلح است و تنها نیروی سیاسی است که قادر به حل مشکل بقای نوع بشر است. نتیجتاً مسئله بقای انسان تنها با راه



حل مقابله میان نیروهای صلح و نیروهای جنگ، یعنی از طریق جنگ میان اردوگاه شوروی و غرب می‌تواند حل شود. این نویسنده طبیعتاً با اطمینان نشان می‌دهد که نتیجه به نفع شوروی خواهد بود و وظیفه یافتن راه حل برای مشکل امنیت بین‌المللی را به دیپلماسی شوروی واگذار می‌کند.

فرضیه اساسی این است که سیاستهای کرملین تنها امید ممکن جهت حمایت از نوع بشر در برابر فاجعه هسته‌ای را فراهم می‌سازد. این امر از تعالیم مارکسیسم-لنینیسم اقتباس شده است که جهان بدون تزلزل به سوی سوسیالیسم در حال پیشروی است. طبق آن، غرب به دلیل تعقیب هدف «جاودانه کردن حکومتش و مخالفتش با مرحله پیشرفته‌تر تاریخ»، یعنی تلاش و جستجوی حفظ بقای سیاسیش در برابر یورش نیروهای شوروی؛ محکوم می‌شود. چون دگرگونی‌های سیاسی ضد غربی به عنوان تمایل اجتناب‌ناپذیر تاریخ پذیرفته شده است، رهبران غربی متهم شده‌اند که برای جلوگیری از جزرومدهای اجتماعی، برای حفظ خود با تلاشهای پراشوب به نیروهای نظامی متشبث می‌شوند. بدین سان غرب آشکارا سرمنشأ هر جنگ است.

بعلاوه، با توجه به قدرت نظامی و موقعیت استراتژیک مطلوب شوروی و متحدانش، امیدهای غرب برای بازداشتن کشورهای سوسیالیستی از بی‌اثر کردن استفاده‌اش از ابزار نظامی در حمایت از منافع طبقاتی در سلاحهای هسته‌ای قرار می‌گیرد. بنابراین، استراتژی بازدارندگی اتمی ناتو به عنوان یک سیاست طبقاتی نشان داده شده است که به عنوان «سیاست مقابله و مواجهه» آمیخته با خطر گسترده برای کل نوع بشر با توجه به امکانات و ویژگی‌های سلاحهای امروزی باید تقبیح شود. بدین گونه، منطق شوروی دلالت بر این امر دارد که مبارزه علیه غرب، برای منافع طبقاتی سوسیالیستی و برای ضرورت نوع بشریکی است. از این رو نظر شوروی در مورد حل مشکلات جهانی که گورباچف اینک توجه خود را بدان معطوف کرده است، بخشی از روند مبارزه علیه غرب می‌باشد. در عین حال، آنها تلاش می‌کنند از توانایی سیاسی نیروهایی که در غرب برای گنجانیدن مشکلات و مسائل جهانی در مباحث سیاسی کشورهای خود فشار می‌آورند، بهره‌برداری نمایند؛ چون این نیروها به عنوان متحدان اقدامات شوروی علیه آمریکا و ناتو تلقی می‌شوند. آنها می‌کوشند با این ادعا که سوسیالیسم تنها امید نوع بشر برای بقاست، مردم غرب را ترغیب کنند که «حل مشکلات اجتماعی» باید به عنوان گامی جدی برای حل مشکلات کل بشریت مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا «مبارزه انقلابی طبقه کارگر» نیز راهی به سوی حل مشکلات

مربوط به سرنوشت تمامی بشریت است.

سخنگویان شوروی با صراحت اشاره می‌کنند که مشکلات بین‌المللی، و مهمترین آنها سلاحهای هسته‌ای و نتایج خطرناک کاربرد آن، نمی‌توانند خارج از روابط اجتماعی و طبقاتی مورد توجه قرار گیرند، چون این معضلات منشأ طبقاتی دارند، یعنی به ماهیت گناهکار میستم غرب بستگی دارند. این بحث مسلم می‌دارد که میان امپریالیسم و اکثریت ساکنان کره زمین شکافی وجود دارد، و این شکاف یک انگیزه ناگزیر برای مردم غرب فراهم کرده است که در مبارزه علیه امپریالیسم و برای صلح و پیشرفت اجتماعی شرکت جویند. ارجحیت قائل شدن برای منافع فوق طبقاتی شامل حفظ این روش طبقاتی از موضع فوق طبقاتی آنهاست. از این رو، در عمل، غیر عقیدتی کردن روابط میان دولتها، آن چنان که «تفکر جدید» فرض کرده، به این معنی است که منطق موجود در پس بازدارندگی هسته‌ای ناتو، یعنی حفظ و نگهداری سیاسی و نظامی، باید ترک شود، زیرا این بیانی عقیدتی از منافع طبقاتی بورژوازی است. به هر حال، درخواست شوروی برای تشکیل یک جبهه مشترک در برابر سیاستهای ناتو، باید به عنوان یک امر عقیدتی نگریسته و اهمیت داده شود. البته چنین تصویری فی‌نفسه عقیدتی بوده و رهبری شوروی کاملاً از این امر مطلع است، که بارد «مصلحت‌گرایی صرف» نشان داده است پذیرش «تفکر جدید» یک ویژگی طبقاتی دارد و دعوتش به رفتار «کاملاً ایدئولوژیک» در سیاست خارجی نیز دلالت بر همین امر دارد.

وابستگی متقابل: تز گوردباچف مبنی بر آنکه روش طبقاتی و فوق طبقاتی در سیاستهای شوروی یکسان است، از نظریه لنین در مورد وابستگی متقابل نشئت می‌گیرد. گوردباچف واژه وابستگی را بدین گونه درک نمی‌کند که شرق و غرب به یکدیگر وابسته بوده و بنابراین باید یک رابطه همکاری ایجاد کنند. در مقابل، او مفهوم «پیوستگی متقابل و وابستگی متقابل» را پیشنهاد کرد، یک جهان ذاتاً متناقض که همه می‌توانند «همزمان پیشرفت کنند یا هلاک شوند». تعریف او از وابستگی متقابل شامل تعالیم مارکسیسم-لنینیسم است که شرق و غرب با یکدیگر در یک رابطه پر تعارض و پر خصومت گرفتار آمده‌اند. همچنین در بردارنده این عقیده لنین است که دو طبقه متخاصم متقابلاً بر یکدیگر وابسته‌اند و دقیقاً به هم دیگر پیوسته‌اند، حتی هنگامی که در یک زمان علیه یکدیگر درگیر مبارزه هستند. طبق نظریه لنین، تنها دو نتیجه ممکن است از این شرایط حاصل آید، یا «بازسازی انقلابی کل جامعه» در سوای سوسیالیسم، و یا «نابودی مشترک طبقات متخاصم».

رهبری کنونی شوروی به طور مشخص مسلم می‌داند که پیروزی سوسیالیسم تنها نتیجه عینی است و هرگونه احتمال پیشدستی از سوی سیستم غرب را مردود می‌شمارد. از نظر مقامات کرملین، اگر سوسیالیسم در نهایت از اجرای رسالت جهانی خود بازداشته شود، این امر تنها به دلیل قدرت نظامی کافی غرب در استفاده از نیروی سبانه برای انهدام نظام سوسیالیستی روی خواهد داد. آنها معتقدند که چنین پیروزیی برای غرب یک احتمال و چشم انداز واقعی نیست. بعلاوه، معمول شدن سیستم غربی در سراسر جهان مطلقاً غیرقابل تصور می‌باشد، چون بقای سیاسی این سیستم توسط تاریخ محکوم بر فناست. آن طور که آنها اعتقاد دارند در چنین شرایطی تمامی آنچه که غرب می‌تواند بدان دست یابد، یک انهدام گسترده و همگانی است. لذا همان طور که قبلاً تاریخ مقدر کرده، اگر دشمن غربی شوروی ثابت کند که بسیار قوی و شکست‌ناپذیر است، در این صورت احتمال زیادی برای نابودی متقابل وجود خواهد داشت.

در حالی که مفهوم مبارزه طبقاتی لنین به مبارزه‌ای که او در روسیه قبل از ۱۹۱۷ پیش‌بینی می‌کرد مربوط بود، این مفهوم امروزه به «مبارزه طبقاتی بین‌المللی» میان شوروی و آمریکا و متحدان هریک از آنها مبدل شده است. توجیه شوروی‌ها از این اقتباس با یک حکم دیگر لنین انجام می‌گیرد. در مورد لنین این طور پنداشته می‌شود که او پیش‌بینی کرد روزی نابودی ناشی از جنگ آنقدر گسترده می‌شود که کل موجودیت بشر را مورد تهدید قرار خواهد داد. امروزه سخنگویان شوروی که طرفدار «تفکر جدید» گورباچف هستند، ادعا می‌کنند سلاح‌های هسته‌ای پیش‌بینی لنین را به حقیقت تبدیل کرده است. آنها براساس این قاعده کلی مارکسیستی-لنینیستی که مبارزه طبقاتی نمی‌تواند تا زمانی که انقلاب سوسیالیستی در سراسر جهان سیستم غربی را واژگون سازد، متوقف شود، استدلال می‌کنند که هیچ راهی برای معضل اتمی جز تلاش جدی برای محروم کردن غرب از این ابزار خطرناک وجود ندارد. آنها چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که چون میان شرق و غرب آشتی طبقاتی امکان‌پذیر نیست، دشمن طبقاتی باید از این وسیله ویرانگر که با آن از وضعیت خود دفاع می‌کند، محروم شود.

این دیدگاه در اصول مسلم شوروی منعکس شده است که در برخورد با تهدید اتمی نمی‌توان روش طبقاتی را کنار گذاشت؛ چون این تهدید از «تمسایلات نظامی گرایانه طبقه حاکم در غرب ناشی شده است. از نظر شوروی‌ها، استفاده از این وضعیت برای رسیدن به «خودکفایی مادی و معنوی» جامعه غربی ضروری است، در عین حال که باید اطمینان داشت «موجبات پیشرفت در جهان و مبارزه برای جلوگیری از

فاجعه اتمی به شوروی و نظام سیاسی اش پیوسته است. از این رو، برای ایجاد یک «وحدت دیالکتیکی میان موجبات سوسیالیست و همه انسانها»، رسالت تاریخی طبقه کارگر و آینده نوع بشر آشکارا به یکدیگر پیوسته می‌شود. بازسازی سیاست خارجی: دبیرکل خود توضیح داده است که منظور او از «تفکر به طریق جدید» چیست: جریان‌ات کنونی نباید با راه‌حلهای قدیمی و کهنه توسعه داده شود. نتیجه‌گیری‌های جدید باید انجام گیرد که حقایق دیالکتیک زندگی امروزی را منعکس سازد. او با تأکید بر نیاز به حقیقت و واقع‌گرایی در تصمیم‌گیری‌ها، بر این امر تأکید کرده که «راه‌حلهای مناسب برای معضلات» تنها بر این اساس می‌تواند حاصل شود. به عقیده او بحث و تجدید نظر برای استقرار حقیقت ضروری است و از قبل نمی‌توان چیزی را مسلم فرض کرد.

در حالی که روش گورباچف ممکن است تعجب برخی از افراد را برانگیزد، زیرا دیگر حقایق را بر اساس اصول مارکسیسم-لنینیسم معین نمی‌کند، ولی چنین تعبیری از هدف دبیرکل نیز اشتباه است. از نظر او، دیالکتیک مارکسیستی و جهان‌بینی موجود در دکتترین لنین نشان‌دهنده پایه‌ای است که همه تئوری‌ها و عملکردها براساس آن استوار شده‌اند. آشکاراست که گورباچف دکتترین اصلی را برای توجه دوباره و بحث نگشوده است، بلکه گزینشهای عملی است که براساس آن دکتترین باید انجام گیرد. چنین تعبیری از مفاهیم گورباچف را گورباچف خود تأیید کرده است، کسی که «تفکر جدید» را به عنوان «سبک شناسی» عمل تعریف کرده است. به عبارت دیگر، او «تفکر جدید» را راهی نو برای فراهم آوردن اصول و اعمال ثابت می‌بیند. او ابداع را نه در اصل موضوع که تنها در روشها توسعه می‌دهد.

این مقدمه که «تفکر جدید» به معنای فراهم آوردن حالت جدیدی از تبدیل اصول قدیمی به عمل می‌باشد، در بیانات رسمی با صراحت در کمونیست انتشار یافته است:

«فکر کردن و عمل کردن به طریقه جدید، به معنی فکر کردن و عمل کردن به طریقه لنین است: با انگیزه اصیل انقلابی، و با احساس رسالت تاریخی و واقع‌گرایی، منافع طبقه کارگر را نقطه حرکت برای هر عمل گرفتن، تصور سازی خلاق خصوصیات مرحله جدید توسعه، و براین اساس تنظیم یک برنامه روشن برای فعالیت عملی که توانایی به حرکت درآوردن توده‌ها و تجهیز همه نیروهای حزب و مردم را داشته باشد.»

جهت‌گیری بنیادین سیاست شوروی بر پایه «تفکر لنینی» است، در هر زمینه

تاریخی اصول کلی مارکسیستی-لنینیستی به یک طریقه جدید متناسب می‌شوند و خود را از زاویه جدید نشان می‌دهند و به طور واقعی و به حد کفایت زمانها را منعکس می‌کنند.

بتازگی سخنگویان شوروی برای تشریح چگونگی عملکرد «تفکر جدید» از مثالهای متعددی استفاده کرده‌اند. پیام این مثالها این است که قبول تغییر واقعیتها بدان گونه که منافع شوروی و موجبات سوسیالیسم را حفظ کرده، به حداکثر رساند، ضروری است. لذا این سخنگویان تصمیم لنین برای پذیرفتن پیمان صلح برست لیتوفسک را در اوایل سال ۱۹۱۸ یک مورد نمونه از «تفکر جدید» می‌بینند، از دست دادن سرزمینهای شوروی اهمیت نداشت، «سازش» با رایش آلمان جهت حفظ قدرت شوروی ضروری بود. آنها همچنین لنین را در حین اعمال «تفکر جدید» تصویر می‌کنند، هنگامی که چند ماه بعد برای بهره‌برداری از توانایی انقلابی مستعمرات و کشورهای نیمه مستعمره تلاش کرد تا بتواند عدم تحقق انقلاب در غرب را جبران نماید. یک نمونه جدیدتر که در بردارنده نشانه «تفکر جدید» است، پیمان I.N.F در دسامبر ۱۹۸۷ می‌باشد؛ چون کرملین انعقاد این پیمان را براساس ارزیابی واقع‌گرایانه از موقعیت انتخاب کرد، منافع اصولی شوروی، مانند تضعیف موجودیت آمریکا در اروپا و تغییر در توازن نظامی به نفع شوروی، بر علایق ثانوی تفوق یافت.

#### نتیجه‌گیری

تفکر جدید بدان گونه که در دوران گورباچف اعمال می‌شود، برای یک نیاز مشخص سیاسی سودمند است. رهبری شوروی از تداوم توانایی سرمایه‌داری در بقای موجودیت خود با وجود «بحران عمومی عمیق» تحت تأثیر قرار گرفته، و بکرات بدین موضوع اشاره کرده است. همان طور که گورباچف در بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست شوروی بیان کرد، غرب همچنان توانایی دفاع از «وضع موجود اجتماعی» جهان را دارد و حتی می‌تواند در صدد انتقام اجتماعی برآید، یعنی «آنچه را که به واسطه سوسیالیسم از دست داده بود دوباره به دست آورد». او تأکید کرد به همین میزان اهمیت دارد که ابداعات تکنولوژیک و اجتماعی در حال تجدید حیات سیستم سرمایه‌داری هستند، در حالی که زندگی اقتصادی و روابط اجتماعی در شوروی به یک «مرحله ماقبل بحران» رسیده است، و از این رو مستلزم راه‌حلهای مؤثر جهت اجتناب از بحران آینده می‌باشد. در چنین شرایطی، رهبری اکنون چنین اظهار می‌دارد که نظریه

قدیمی برای اشاعه سوسیالیسم دیگر امیدبخش نیست، نمونه نظام شوروی دیگر جذابیت خود را برای کشورهای جهان سوم و نیز مردم اروپای غربی و آمریکا و دیگر کشورهای پیشرفته از دست داده است. نتیجه اینکه از «مبارزه ایدئولوژیک» نوع قدیمی، که بر منافع سوسیالیسم و مفاسد سیستم غرب تمرکز یافته بود، نمی توان تأثیر سیاسی بیشتری انتظار داشت.

اکنون دولتمردان شوروی با بنیان نهادن نظریات خود براساس این تحلیلها، از روش جدیدی که بر پایه خط مشی های ارائه شده توسط گورباچف فراهم آمده، حمایت می کنند. آنها خاطرنشان می کنند در حالی که تلاش برای ایجاد «پیشرفت در جنبش کارگران» در غرب شکست خورده، و «مبارزه برای تحقق بخشیدن به کمال مطلوب سوسیالیستی» با مشکلات مواجه شده، امکان متحد ساختن « همه پیشگامان و نیروهای مترقی بشری» برای مخالفت با «تهدید اساس کل تمدن» که با تجاوزگری فزاینده امپریالیسم ظاهر شده است، وجود دارد. طبق نظر آنها کمونیسم می تواند «مبارزه برای صلح» را با «مبارزه انقلابی طبقه کارگر برای آزادی اجتماعی»، با دفاع از اهداف مترقی بشری در تلاش برای تجهیز و به حرکت در آوردن «مساعی کلی خواست اکثریت ساکنان کره زمین» پیوند دهد. بدین گونه وحدت جهانی براساس ارزشهای مصنوعی مارکسیسم-لنینیسم حاصل خواهد شد. نیروی محرکه این وحدت جریان انقلابی جهانی است که شوروی آن را با جنبش جهانی کمونیستی معادل می بیند، مقامات شوروی با صراحت اعلام می کنند که خصومت میان سوسیالیسم و سرمایه داری همچون گذشته تداوم خواهد یافت، از این رو هیچ گونه تردیدی در خصوصیت ضد غربی گفتار مورد بحث باقی نمی گذارند.

این نکته که «تفکر جدید» در بردارنده مبارزه سیاسی ضد غربی است، در برنامه تجدید نظر شده حزب کمونیست شوروی در ۱۹۸۶ منعکس می باشد، که شکل گیری همه نیروها را در «جبهه ضد امپریالیستی» معین ساخت. در حالی که در دوران لنین «نیروهای ضد امپریالیستی» از شوروی و احزاب کمونیست کشورهای دیگر تشکیل شده بود، و در دوران خروشچف همچنین شامل «نیروهای آزادیخواه» جهان سوم نیز بود، برنامه تجدید نظر شده اخیر حزب که در ۱۹۸۶ به تصویب رسید، جنبش ضد جنگ در کشورهای غربی را به عنوان نیروهای جدیدی برای بهره برداری در مبارزه علیه غرب اضافه کرده است. از این زمان به بعد، مفهوم استفاده از جنبش ضد هسته ای غربی و صلح طلبی، چنان گسترده شده که همه گروهها در درون جنبش سوسیالیستی جدید (ضد



هسته‌ای‌ها، صلح‌طلبان، طرفداران محیط‌زیست، طرفداران کمک به جهان سوم، مدافعان نظم جدید اقتصادی بین‌المللی و غیره) و نیز نیروهای «معقول» در نظام‌های سیاسی کشورهای غربی را در بر گرفته است.

تصمیم شوروی مبنی بر شامل کردن جنبش صلح براساس قدرت سیاسی نمایش داده شده از سوی آن، در آغاز سال‌های ۱۹۸۰، استوار بوده است. پس از آن ارزیابی شوروی از «قابلیت صلح» در جوامع غربی کمتر امیدوارکننده بود. در عین حال، به نظر می‌رسید که کمونیسم برنامه‌اش در حال تقلیل باشد. کرملین اعتقاد دارد که اگر بتواند به نحو گسترده‌تری گروه‌های اجتماعی را که برتر به نظر می‌رسند به سوی خود جذب کند، قادر خواهد بود امکانات جدیدی برای غلبه بر غرب، حداقل در بلندمدت، به دست آورد. به این دلیل روش قدیمی «مبارزهٔ ایدئولوژیک» تحت حمایت و سرپرستی کمونیستها جای خود را به یک شکل ظاهراً غیر ایدئولوژیک از رقابت سیاسی ضد غربی تحت هدایت «تفکر جدید» داده است. درخواست وحدت نیروها و تلاش با علاقه برای حل «مشکلات جهانی» نوع بشر، با کنار گذاشتن همهٔ تفاوتها در آرای سیاسی و اعتقادات ایدئولوژیک، آشکارا وسایل عمده‌ای هستند که کرملین تصمیم گرفته است برای تضعیف و تحلیل بردن حمایت عمومی از سیاستهای غرب و متحدان ناتو در اروپای غربی و آمریکا استفاده کند.

به کار بردن عبارت «مشکلات جهانی» توسط شوروی به عنوان یک سلاح سیاسی علیه غرب در این اظهارات که مبارزهٔ طبقاتی همچنین «به طور مستقیم در روابط بین‌المللی گسترش می‌یابد»، و در نهایت «نه انسان در کل، بلکه ملاحظات طبقهٔ اجتماعی به سیاست مربوط است»، منعکس می‌شود. نتیجه اینکه قابلیت «مشکلات جهانی» برای ایجاد «پویایی چشمگیر در جامعهٔ سرمایه‌داری وظیفه»ی تغییر دادن شکل جنبش توده‌ای دموکراتیک در جهان سرمایه‌داری به یکی از نیروهای محرکهٔ اصلی برای توسعهٔ اجتماعی در جهت سوسیالیسم را به کرملین تحمیل کرده است.

سیاست خارجی شوروی از نظر تئوری و عمل یک امر دو رویه است. دیپلماسی دیرینه در سطح روابط میان دولتها با تلاش برای به حرکت در آوردن نیروهای سیاسی در جوامع غربی در حمایت از سیاستهای شوروی اجرا و تکمیل می‌شود. در این جریان آشکارا یک «مبارزهٔ ایدئولوژیک» در سطح اجتماعی تحت تأثیر حسن توجهات طبقاتی دیده می‌شود. امروزه به نظر می‌رسد که گوریباچف روشی طرح‌ریزی کرده که دو جنبهٔ سیاست خارجی را هرچه بیشتر با یکدیگر پیوند دهد. او نه تنها بهبود یک درخواست

بظاهر غیر طبقاتی برای حل مشکلات جهانی را به جای تقاضای تغییرات اجتماعی و انقلاب نهایی در غرب عنوان نمود، بلکه در یک ترکیب دیالکتیکی همچنین ارزیابی کرد که مشکلات جهانی در حقیقت در ارتباط با مسائل طبقاتی هستند. مسائل اجتماعی در سطح اجتماعی و مشکلات میان دولتها که توسط دولتها اداره می‌شوند، نتیجتاً به یکدیگر پیوسته‌اند. از یک سو تناقضهای درونی سیستم غرب موجبات بهره‌برداری کرم‌لین از منافع دیپلماتیک خود را فراهم می‌آورند، و از سوی دیگر، مسائل دیگر مربوط به دیپلماسی مانند امنیت بین‌المللی به طور کلی، و دورنمای ارائه شده از فاجعه اتمی ویژه برای متهم کردن (و از این رو تضعیف) حکومت‌های غربی و دیگر هواداران دموکراسی غربی و کسانی که با توسعه «وضع موجود اجتماعی» سیستم شوروی مخالف هستند، به کار برده می‌شوند.

این چارچوبی است که شوروی نزاع شرق و غرب در قبال امنیت را براساس آن می‌نگرد. از نظرگاه آنان، نمایندگان نظام سیاسی غرب به سابقه تسلیحاتی به عنوان ابزار و وسیله‌ای در مبارزه طبقاتی علیه سوسیالیسم می‌نگرند. با تعیین این دیدگاه، چنین ارزیابی می‌شود که استراتژی سیاسی-نظامی غرب که اختیار استفاده از سلاح‌های اتمی را به کار گرفته است، به طور جدی به توانایی سیستم غرب به اعمال حمله سیاسی علیه سوسیالیسم کمک می‌کند، آنها (رهبران غرب) از این طریق نه تنها در پی محافظت از وضعیت خود، بلکه به دنبال تضعیف سوسیالیسم و ایجاد سدهای قابل استفاده از طریق پیشرفتهای اجتماعی هستند. بازدارندگی اتمی، بازداشتن شوروی از قدرت نظامی، بویژه در اروپا، تلقی می‌شود. شوروی‌ها به امید برطرف نمودن این مانع، «گریزه خودداری فیزیکی» در کشورهای غربی را درخواست کرده‌اند.

روش شوروی «کاملاً انسانی» تصویر می‌شود، این روش به هر حال دربردارنده این نکته است که «تهدید به نابودی متقابل و عمومی حقایق روابط طبقاتی را به هیچ وجه تضعیف نمی‌کند. در واقع نه تنها طبقات و روش طبقاتی باقی هستند، بلکه جهان سوسیالیست همان خطوط و راه‌های سیاسی اولیه را حفظ می‌کند. شوروی‌ها وابستگی متقابل ناشی از علاقه به بقا، هم در شرق و هم در غرب، را یک اهمیت ثانوی، یا گرانبهاتر، به مثابه ابزاری برای «مبارزه طبقاتی» می‌بینند. یک جهت‌گیری دیالکتیکی مستلزم این است که «مبارزه طبقاتی» علیه آمریکا و ناتو باید انجام گیرد، نه تنها به عنوان یک «مبارزه طبقاتی»، بلکه به عنوان یک تلاش «فوق طبقاتی» برای «مشکلات عمومی و جهانی». در این شیوه، رهبری شوروی انتظار دارد که بخش‌های

وسیعی از مردم غرب، بویژه جنبش اجتماعی جدید و حتی طرفداران محافظه کار حکومت‌های غربی، خصومت نورزند، بلکه با شوروی در مبارزه علیه سیاست غرب در مورد بازدارندگی اتمی، که شوروی آن را تداوم بخش وضع موجود اجتماعی غرب می‌یابد، متحد شوند.

۱. کمیسیون پالمه یا کمیسیون مستقل در مورد مسائل امنیت و خلع سلاح در ۱۳ سپتامبر ۱۹۸۰ در وین برگزار شد. شرکت کنندگان در این کنفرانس غالباً سوسیال دموکرات و لیبرال چپ بودند؛ افرادی مانند اولاف پالمه (سوئد)، دیوید اوئن (انگلستان)، سایروس ونز (آمریکا) و گوردگی آریاتوف (شوروی).

## 2. Teatry Vovennykh Deystviy (T.V.D)

• این مقاله از نشریه زیر ترجمه شده است:

Problems of Communist, Vol. XXX VII, March-April 1988.





پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی